

Wisdom-Oriented Interpretation of Jurisprudential Rulings in Light of Formalism and Legal Justifiability

1. Morteza Pourmolaii*: Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: mortezapou357@pnu.ac.ir (Corresponding Author)
2. Ramin Faghani: Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Understanding the rationale and wisdom behind the existence of norms in any legal, political, or religious system is considered a highly significant factor in fostering adherence to those norms by members of society. The distinction between legal norms and moral norms lies in the concept of enforceability. If an individual subject to the law refuses to accept the norms established for the order of society, they will face the prescribed sanction. However, it must be noted that an overemphasis on enforceability as a means of securing adherence to norms is only acceptable to society up to a certain threshold, and not all norms possess the capacity to be upheld through strict and deterrent sanctions. As a result, it becomes necessary to focus on other elements and variables that promote adherence to norms. One of the most effective factors in this regard is the explanation of the reasons and wisdom behind the establishment of norms. The findings of the present study—collected using a descriptive-analytical method and library-based tools—indicate that a wisdom-oriented approach (*ḥikmat-angārī*) to jurisprudential rulings has long been considered by Islamic jurists and *uṣūlīs* (legal theorists). However, in the domain of devotional rulings (*aḥkām ʿibādī*), an excessive emphasis on their purely devotional nature (*taʿabbudī*) often leads to a decrease in adherence to such rulings.

Keywords: *Wisdom-oriented interpretation, rationale of rulings, formalism, justifiability, enforceability.*

How to cite: Pourmolaii, M., & Faghani, R. (2026). Wisdom-Oriented Interpretation of Jurisprudential Rulings in Light of Formalism and Legal Justifiability. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(3), 1-14.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 07 July 2025
Revise Date: 23 September 2025
Accept Date: 29 September 2025
Initial Publish: 04 October 2025
Final Publish: 23 September 2026



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

حکمت انگاری احکام فقهی در پرتو فرمالیسم و توجیه‌پذیری حقوقی

۱. مرتضی پورمالائی*: استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. پست الکترونیک: mortezapou357@pnu.ac.ir (نویسنده مسئول)

۲. رامین فغانی: استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

دانستن دلیل و حکمت وجود هنجارها در هر نظام حقوقی، سیاسی، مذهبی، یک عامل بسیار مهم در ایجاد پایبندی به هنجارها از سوی اعضای جامعه محسوب می‌گردد. تفاوت هنجارهای حقوقی و هنجارهای اخلاقی در مفهوم ضمانت اجرا می‌باشد. چنانچه یکی از تابعان حقوق، هنجارهای وضع شده برای نظم جامعه را نپذیرد، با ضمانت اجرای پیش‌بینی شده مواجه خواهد شد. اما باید توجه داشت که تمرکز بر ضمانت اجرا برای ایجاد پایبندی به هنجارها از سوی قانون‌گذار تا آستانه خاصی از سوی جامعه قابل پذیرش می‌باشد و همه هنجارها این ظرفیت را ندارند که برای آنها ضمانت اجرای سخت و بازدارنده در نظر گرفته شود. در نتیجه لازم است که بر عناصر و متغیرهای دیگری که باعث ایجاد پایبندی به هنجارها می‌شود، تمرکز کرد. یکی از مؤثرترین عوامل در این زمینه، تبیین دلایل و حکمت وضع هنجارها می‌باشد. یافته‌های پژوهش حاضر که با روش توصیفی، تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای گردآوری شده است نشان می‌دهد که، حکمت انگاری در احکام فقهی از سوی فقها و اصولیین از دیرباز مدنظر قرار داشته است؛ اما در فضای احکام عبادی، تأکید بیش از حد بر وضعیت «تعبدی بودن» باعث می‌گردد که میزان پایبندی به احکام مزبور کاهش یابد.

واژگان کلیدی: حکمت انگاری؛ دلیل احکام؛ فرمالیسم؛ توجیه‌پذیری؛ ضمانت اجرا.

نحوه استناددهی: پورمالائی، مرتضی، و فغانی، رامین. (۱۴۰۵). حکمت انگاری احکام فقهی در پرتو فرمالیسم و توجیه‌پذیری حقوقی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۳)، ۱۴-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۶ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۷ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۱۲ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۵



در عالم حقوق هنجارهایی وجود دارند که رسالت آن‌ها تنظیم روابط میان تابعان حقوق است. ابتدا نیازهایی برای تابعان حقوق ایجاد می‌شود و تابعان برای رفع نیازهای خود، روابطی را با یکدیگر ایجاد می‌کنند. تابعان به دنبال تأمین منافع خود هستند. تأمین منافع بستگی به میزان قدرت دارد. هرچه میزان قدرت بیشتر باشد، منافع بیشتری نیز تأمین می‌شود (Ehrenberg, 2016). لازم است که هنجارهایی وجود داشته باشند تا قدرت را مهار کنند. این هنجارها ابتدا در قامت هنجارهای اخلاقی و سپس در قامت هنجارهای حقوقی در فضای روابط میان تابعان حقوق، ظهور می‌یابند (Gardner, 2012). در نتیجه نظم و شکل هنجارهای حقوقی و اخلاقی تا حدود زیادی، سایه‌ای از نظم و شکل نیازها، منافع و قدرت می‌باشد. یکی از چالش‌های مهم در عالم حقوق این است که آیا اساساً نیازها، منافع و قدرت دارای نظم منطقی هستند؟ تا به تبع وجود نظم مزبور بتوان ادعا کرد که در فضای هنجارهای عالم حقوق نیز نظم منطقی حاکم است؟ در پاسخ به این سؤال دو رویکرد اصلی میان فلاسفه و نویسندگان عالم حقوق شکل گرفته است: برخی اساساً قائل به وجود نظم منطقی و مشخص در فضای نیازها، منافع و قدرت نیستند و در نتیجه به طریق اولی به وجود یک نظم منطقی در فضای هنجارهای حقوقی قائل نیستند؛ در مقابل، برخی دیگر اساساً فضای هنجارهای حقوقی را دارای یک نظم منطقی می‌دانند و معتقدند که اساساً در فضای هنجارهای حقوقی، فرمالیسم حقوقی وجود دارد؛ البته فارغ از این که آیا فرمالیسم حقوقی ناشی از نظم منطقی موجود در فضای نیازها، منافع و قدرت و به طور کلی فضای روابط میان تابعان حقوق است یا خیر؟ (Aspremont, 2017) مبنای اصلی فرمالیسم، توجیه‌پذیری حقوق است. عالم حقوق، صرفاً مجموعه‌ای از هنجارهای بی‌نظم و بی‌منطق نمی‌باشد، بلکه در بطن هنجارهای مزبور و نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر و نیز آثار آن‌ها، نظم منطقی مشهود است (Reid, 2014). در پرتو این نظم منطقی است که هنجارهای عالم حقوق قابل درک و وجود آن‌ها توجیه‌پذیر خواهد شد. در نتیجه لازم است برای بررسی دقیق هنجارهای حقوقی، رویکرد فرمالیسم حقوقی در نظر گرفته شود. این وضعیت در فضای فقه نیز وجود دارد. یعنی از دیرباز مسئله نظم میان موضوعات و احکام فقهی مورد توجه اصولیین و فقها قرار داشته است. از طرفی نیز، پل ارتباطی میان این دو فضا، اصل چهارم قانون اساسی و ضرورت منطبق بودن قوانین و هنجارهای حقوقی با فقه امامیه می‌باشد. هدف از پژوهش حاضر تبیین حکمت انگاری احکام فقهی در چارچوب فرمالیسم و توجیه‌پذیری حقوقی می‌باشد. پرسشی که این پژوهش به دنبال پاسخ به آن می‌باشد، این است که، مسئله حکمت انگاری احکام فقهی تا چه اندازه مدنظر فقها و اصولیین قرار گرفته و تا چه اندازه در فرآیند وضع قوانین و مقررات همسو با فرمالیسم و توجیه‌پذیری حقوقی قرار دارد؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد این است که در ابواب غیرعبادی، رویکرد حکمت انگاری فقها همسو با رویکرد فرمالیسم و توجیه‌پذیری حقوقی می‌باشد؛ اما این وضعیت در ارتباط با احکام عبادی صادق نیست. در ارتباط با پیشینه پژوهش حاضر باید عنایت داشت که فرمالیسم حقوقی و توجیه‌پذیری به صورت پراکنده در پژوهش‌های معدودی با محوریت برخی موضوعات خاص مانند حق دریافت کمک‌های پزشکی، نظام قضایی ایران و ... مدنظر قرار گرفته است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد. بیرانوند و همکاران در پژوهشی تحت عنوان «دریافت کمک‌های پزشکی در موارد وقوع فجایع طبیعی و انسانی در پرتو حقوق نرم با تأکید بر فرمالیسم و کثرت گرایی حقوق بین الملل»، فرمالیسم حقوقی را در چارچوب حقوق بین الملل و به طور خاص حقوق بشردوستانه مورد بررسی قرار داده‌اند. همچنین الماسی و واعظی نیز در پژوهشی تحت عنوان «پوزیتیویسم حقوقی در نظام قضایی ایران؛ برابند تعاملی فرمالیسم حقوقی و نص گرایی قانونی» به تبیین فرمالیسم حقوقی پرداخته‌اند. همان‌طور که مشاهده می‌گردد، هیچ‌کدام از پژوهش‌های

موجود تمرکزی بر فقه به عنوان یکی از مبانی نظام حقوقی ایران و مسئله حکمت انگاری احکام فقهی ندارند که همین امر جنبه جدید و نوآوری پژوهش حاضر محسوب می‌گردد.

مواد و روش‌ها

در پژوهش حاضر از روش توصیفی تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای جهت نگارش مقاله استفاده شده است.

یافته‌های تحقیق

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که، حکمت انگاری در احکام فقهی از سوی فقها و اصولیین از دیرباز مدنظر قرار داشته است؛ اما در فضای احکام عبادی، تأکید بیش از حد بر وضعیت «تعبدی بودن» باعث می‌گردد که میزان پابندی به احکام مزبور کاهش یابد.

بحث

در این قسمت ابتدا به تبیین مفهوم احکام و اقسام آن پرداخته خواهد شد و سپس متغیر فرمالیسم در فضای حقوق مورد توجه قرار خواهد گرفت.

احکام و اقسام آن

مسلمانان جهان، احکام مشخصی دارند که بدون تأثیرپذیری از عواملی چون جنسیت، موقعیت جغرافیایی و ... به انجام آن‌ها می‌پردازند. عبادت در لغت به معنای اطاعت و بندگی است و از دیدگاه دینی نیز، به معنای انجام احکامیست که خداوند امر کرده است. عبادات چند قسم دارد؛ عبادات فردی: منظور از این نوع عبادت، اعمال و تکالیفی است، که بر اساس نیت بندگی و تقرّب صورت می‌گیرد، اما جنبه‌ی فردی دارد، و منافع آن نیز بیشتر و در درجه‌ی اول متوجه خود شخص می‌گردد؛ مانند حج و روزه. عبادات جمعی: این گونه عبادات شامل اعمال و وظایفی می‌شود که در وهله اول، آثار و منافع آن متوجه افراد اجتماع می‌گردد. دسته بندی اعمال عبادات اجتماعی را میتوان کمی دقیق‌تر و جزئی‌تر بیان کرد و آن را به دو دسته وظایف جسمی و بدنی و تکالیف مادی و مالی تقسیم نمود. دسته اول اعمالیست که به جسم و فعالیت بدنی مربوط است. مانند جهاد و دسته دوم کارهایی که مربوط بصرف مال و ثروت است مانند پرداخت خمس و زکات. و عبادات خدایی مانند نماز و ذکر. این موارد از پیش تعیین شده هستند بر خلاف احکام غیر عبادی که به مرور زمان پدیدآمده است. احکام غیرعبادی شامل موارد خارج از احکام عبادت و امور دینی است. علاوه بر باب معاملات معروف، که به تکرار، در حوزه امور غیرعبادی به آن اشاره می‌شود، شامل قوانینی می‌شود که برای امور دنیوی و تنظیم روابط اجتماعی وضع شده اند مانند قوانین حوزه قراردادها، سیاست (حکومت، روابط بین‌الملل)، خانواده (روابط زناشویی، طلاق و...).

مهمترین تفاوت‌های احکام عبادی و غیرعبادی عبارتند از: ۱- عقلایی بودن حکم غیر عبادات و تعبدی بودن حکم عبادات؛ علی القاعده، در احکام عبادات جایی برای مداخلات عقلی و عقلایی نیست. چرا که عبادات، دستورات و اختراعات خداوند است. بطور طبیعی باید به فرمایشات خداوند رجوع کرد و به حکمت آن پی برد. ولی غیر عبادات متفاوت است، باب غیر عبادات از امور عقلایی است و برای برای پی بردن به حکمت و دلیلشان به عقلا و بزرگان مراجعه می‌شود. ۲- عرفی بودن مفهوم غیر عبادات و توقیفی بودن مفهوم عبادات؛ بنابر قاعده عقلایی بودن ماهیت غیر عبادات، باید به عرف عقلا مراجعه شود تا بشود به مفهوم پی برد. اما در باب عبادات، این که حکم چه مفهوم و ماهیتی دارد را باید به شیوه معتبری از سوی شارع دریافت کرد و نمیتوان تنها با تحلیل‌ها و تأملات عقلانی درباره مفهوم و ماهیت عبادات اظهارنظر کرد. ۳- حجیت ارتکازها و سیره‌های عقلایی جدید در غیر عبادات و عدم حجیت سیره‌های عقلایی در عبادات؛ معنای اصل بیان

شده، این است که هر سیره عقلایی جدید در قلمرو غیر عبادات حجت است، مگر اینکه دلیل معتبر عقلی یا نقلی از آن درع کند؛ چرا که عقلا در این قلمرو بنیان‌گذارند و نظر آنان معتبر است مگر جایی که شارع نظر آنها را ابطال کند. غیر عبادات از امور عقلاییست و برای فهم دیدگاه به عقلا مراجعه می‌شود. پس ارتکاز و رفتار آنان است که دیدگاهشان را منعکس میکنند. اما به دلیل احترام و تمایل انسان مسلمان به پیروی از نظر شارع، باید عدم مخالفت شارع با سیره و ارتکاز عقلا را به گونه‌ای احراز کند. این احراز در صورتی شدنی است که اولاً، شارع از آن سیره با خبر باشد، دوماً با آن مخالفتی نداشته باشد. ۴-تفسیر مفاد نص به مرتکبات عقلایی در غیر عبادات و تفسیر مفاد نص به مرتکبات عقلایی در عبادات؛ اگر آیات و روایاتی که ناظر به امر عقلایی (مانند بسیاری از مباحثات معاملات است) از طرفی (مثلاً از جهت سعه و ضیق قلمرو) دلالت روشنی نداشته باشد، در این صورت به همان محدوده‌ای که نزد عقلا دارند تفسیر می‌شوند و به همان امری محدود می‌شوند که نزد عقلا مرتکز است؛ چون فراتر از آن بره تعبد نیاز دارد و تعبد در باب معاملات خالف قاعده اول است ولی در باب عبادات به مرتکبات عقلایی محدود نمی‌شود. چون شارع در عبادات مخترع است (Ziaieifar, 2020).

با توجه به تفاوت‌های ذکر شده در می‌یابیم، معمولاً در یافتن حکمت احکام عبادی، چالش بیشتری داریم و پیدا کردن حکمت احکام غیر عبادی ساده تر است؛ زیرا در احکام غیر عبادی، منطق عقلی پررنگ تر است و کاملاً ملموس است. در نتیجه مسیر یافتن حکمت احکام غیر عبادی، روشن و هموار است. لیکن در احکام عبادی لزوماً منطق عقلی پررنگ و ملموس نیست، ممکن است امور متافیزیک در این زمینه وجود داشته باشد یا حتی بحث امور روانی، عاطفی، معنوی و... دخیل باشد؛ یعنی فقط امور مادی مادی مطرح نباشد. در نتیجه، یافتن حکمت احکام عبادی معمولاً فنی تر و چالشی تر است تا یافتن احکام غیر عبادی.

تفاوت حکمت احکام با علت احکام

ریشه حکمت، (ح ک م) است. برخی معنای این ریشه را بازداشتن دانستند. در یکی از معانی ذکر شده برای حکمت، این معنی را نیز می‌یابیم؛ حکمت، علمی است که انسان را از کار ناشایست و زشت باز می‌دارد (Turahi, 2009). حکمت در فقه، به معنای درک و فهم عمیق از اهداف و غایت احکام الهی است و همچنین چگونگی عملکرد احکام، که می‌توانند به کمال و سعادت انسان کمک کنند، به حکمت برمی‌گردد. در اصطلاح اصولیان، حکمت عبارت است از مصلحت یا مفسده موجود در فعل که باعث تشریع حکم از سوی شارع گردیده است. علت در فقه را می‌توان امر مؤثر در تحقق حکم شرعی و مؤثر در وجود آن نامید. علت، در اصطلاح فلسفی چیزی است که معلول، زائیده آن است و امری است که وجود معلول به وجودش وابسته است و از عدمش، عدم معلول لازم است (Al-Najafi Al-Jawaheri, 2020).

امام خمینی در آثار مختلف خود بحث علیت را به سبک حکمت متعالیه بیان و تحلیل کرده و نظریه فلاسفه و متکلمان را مورد بررسی و نقد قرار دادند. ایشان اعتقاد دارد حقیقت علیت همان بسط کمال علت است و با این بسط، نقضی در علت نمایان نمی‌شود، زیرا علت دارای منزلت جمعی است و ایجاد معلول همان بسط وجودی و تفصیلی علت است و این بسط کمال، همان حقیقت علیت و معلولیت است (Khomeini, 2002).

در بین اصولیون معروف است که حکمت قابل تعلیل برای تعدی حکم و یا مضیق کردن دائره‌ی متعلق حکم نیست، برخلاف علت که این قابلیت را داراست. البته منظور علت منصوصه است و علت مستنبطه نزد شیعه معتبر نیست. اهل سنت -به دلیل اعتمادی که به قاعده‌ی قیاس دارند- برای علت مستنبطه اهمیت زیادی قائل هستند در حالی که شیعه آن را باطل می‌داند. علت منصوصه قابلیت تعمیم یا تخصیص دامنه‌ی حکم را دارد. این تعبیر اصولیین است که: «العلّة ما يدور مدارها الحكم حدوثاً و بقاءً، وجوداً و عدماً» بر خلاف حکمت که نزد غالب اصولیین

این قابلیت را ندارد، لذا فقها در قبال حکمت احساس وظیفه‌ی فقهی نمی‌کنند. لذا حکمت را کنار گذاشته‌اند بر خلاف محقق داماد رحمه و آیت‌الله شبیری دام‌ظله، که برای حکمت نیز اهمیت فقهی قائل هستند که البته بر نظریه ایشان فواید بسیاری در فقه و استنباطات مترتب است (Mubalighi, 2016). به بیان ساده تر میتوان تفاوت حکمت و علت را اینگونه مطرح کرد که وجود یا عدم وجود علت، بطور مستقیم باعث وجود یا عدم وجود حکم می‌شود، برای مثال، مست کننده بودن، علت حرمت مایعات مست کننده است و اما درباره حکمت، هرچند علت تشریع حکم و غایت آن است، لیکن وجود حکم دائر مدار آن نیست؛ بدین معنا که لازمه عدم آن عدم حکم نیست؛ اما لازمه وجود آن وجود حکم است (Al-Mousavi Al-Bajnordi, 2007).

ویژگی‌های حکمت حکم

سه مورد از اصلی‌ترین ویژگی‌های حکمت حکم، عبارتند از: ۱- حکمت برای حکم، جنبه ثبوتی دارد، یعنی چیزی است که باعث شده شارع، حکم را جعل کند، و نمی‌توان آن را دلیل بر حکم گرفت. در حالی که علت برای حکم، جنبه اثباتی دارد، یعنی دلیل بر حکم می‌شود. ۲- حکمت حکم لازم نیست جامع بوده، در تمامی مصادیق حکم وجود داشته باشد، زیرا لازم نیست جزء العلة منحصر حکم باشد. پس حکمت لازم نیست در همه مصادیق حکم محقق باشد. برخی وجود حکمت در غالب مصادیق را لازم دانسته‌اند، در مقابل، برخی دیگر نه تنها غلبه، که شیوع را نیز شرط ندانسته‌اند. ۳- حکمت لازم نیست مانع باشد، زیرا حکمت، مقتضی و جزء العله و از معدات حکم است و علت تامه آن نیست (Makarem Shirazi, 2019). پس ممکن است در جایی حکمت محقق باشد، ولی حکم نباشد.

حکمت احکام و نقش آن در حل تعارض احکام

احکام نیز گاهی دچار چالش تعارض و تراحم می‌شوند. در چنین شرایطی، به باب تفسیر احکام به عنوان رکن اصلی متوسل می‌شویم. چرا که تفسیر و بررسی حکمت حکم، مسیر را جهت گذر از مشکلاتی چون فقدان صراحت در حکم و مشکلات ناشی از فقدان نص یا تعارض و تراحم بین نص‌های موجود، هموار می‌سازد. تعارض در احکام، به این معناست که دو یا چند حکم شرعی که متعلق به یک موضوع است، یکدیگر را نفی کنند؛ مانند لزوم خواندن نماز به صورت ایستاده در حالت مرسوم خود (به طریق همان دستور الهی) و عدم جواز ورود ضرر به مریض هنگام اقامه نماز. روشن است احکام تکلیفی متضاد یکدیگر هستند، بنابر این شدنی نیست که دو حکم تکلیفی از یک جهت متعلق به یکدیگر باشند. در بحث تعارض میان احکام، گاهی با تعارض بدوی مواجه می‌شویم. یعنی تعارضی که در آن یکی از احکام اولی و ثانوی دیگری را نفی کنند. برای مثال در نوشیدن آب، حکم اول اباحه است، اما زمانی که بحث حفظ جان به میان می‌آید و در مواجهه با اضطرار، حکم ثانوی تبدیل به وجوب خواهد شد (Irvani, 1999). ترتیب عملکرد اصولیون شیعه به این صورت است که در ابتدا سعی می‌شود تعارضی که وجود دارد از طریق جمع عرفی حل و فصل گردد. در تعارض بدوی، احکام قابل جمع عرفی است. در صورتی که امکان جمع عرفی وجود نداشته باشد، هر یک از احکام که به دیگری برتری داشته باشد، اخذ می‌شود و دیگری کنار گذاشته می‌شود. هنگام عدم رجحان و برتری یکی بر دیگری، بنا بر اختلافی که وجود دارد، قاعده تساقط یا تخییر جاری می‌شود (Rashad, 1987).

فرمالیسم و توجیه‌پذیری

در تحلیل روابط حقوقی باید عوامل متعددی از جمله مفاهیم، هنجارهای ماهوی و نیز ساختارهای لازم برای اعمال هنجارهای مزبور در نظر گرفته شود. رویکرد فرمالیست حقوقی به بیان ساده، عوامل فوق، ارتباط میان آن‌ها و نقش فردی و سیستمی هریک از آن‌ها را در روابط حقوقی مورد بررسی قرار می‌دهد (Loizidou, 2007). مفاهیم و روابط حقوقی در عالم حقوق از منظرهای مختلف دارای چهره‌های مختلفی

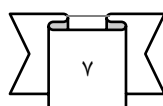
می‌باشد؛ برای مثال مفاهیمی مانند جعل، زنا و ... از منظر حقوق کیفری دارای چهره‌ای متفاوت با فضای غیر کیفری می‌باشند. در نتیجه دست یافتن به یک نگاه جامع و مانع کاری دشوار است. از منظر رویکرد فرمالیسم حقوقی، در واقع با بررسی عوامل فوق‌اولاً یک نگاه جامع نسبت به روابط و مفاهیم حقوقی حاصل می‌شود و ثانیاً قطعات مختلف نظام حقوقی توجیه‌پذیر می‌شود (Redondo, 2013). توجیه‌پذیری نیز به نوبه خود یکی از عوامل بسیار مهم در فرایند پذیرش و پایبندی به هنجارهای حقوقی می‌باشد. در نتیجه شاید بتوان گفت که رویکرد فرمالیسم حقوقی اولاً به تفکیک ماهیت و قالب مفاهیم و روابط حقوقی و ثانیاً به تحلیل نقش هریک از آنها در شکل‌گیری و تنظیم روابط حقوقی می‌پردازد (Sharpe, 2020). ستون فقرات رویکرد فرمالیسم حقوقی، توجیه‌پذیری می‌باشد. در رویکرد فرمالیسم حقوقی عالم حقوق صرفاً مجموعه‌ای از هنجارها و مقررات حقوقی نمی‌باشد بلکه هنجارها و مقررات مزبور در پاسخ به تأمین یک نیاز طراحی شده‌اند. در رویکرد فرمالیسم حقوقی تمام وجوه روابط اجتماعی به دقت مدنظر قرار می‌گیرند. البته نباید از نظر دور داشت که در طراحی و تنظیم هنجارها و مقررات حقوقی الزاماً تمام ابعاد حیات و روابط اجتماعی مدنظر قرار نمی‌گیرد بلکه ممکن است تعداد معدودی (که در اغلب موارد اخلاق، مذهب و اقتصاد می‌باشند)، در نظر گرفته شود (Eisenberg, 2018).

فرمالیسم در حقوق

در فضای حقوق شکلی یا به تعبیری «حقوق در نزد محاکم»، قانون، شکل‌دهنده روابط تابعان حقوق است. بدین معنا که چنانچه طرفین اختلاف در ارتباط با الزامات خارج از قرارداد اختلافی داشته باشند این مواد قانون مدنی است که رابطه‌ی آنها را نزد مرجع حل و فصل اختلاف قالب‌بندی می‌کند. این امر در واقع اهمیت نگاه فرمالیستی به عالم حقوق را نشان می‌دهد. زیرا چنانچه نگاهی جامع و مانع به هنجارها، مفاهیم و ساختارهای حقوقی وجود نداشته باشد مرجع حل و فصل اختلاف به واسطه فقدان درک صحیحی از رابطه حقوقی و نیز قانون حاکم بر رابطه مزبور، نمی‌تواند به حل یا حسب مورد به فصل موضوع اختلاف پردازد (Keith & Robert, 2005). در نگاه رویکرد فرمالیسم حقوقی به صورت توأمان هر دو بعد درونی و بیرونی اجزای تشکیل‌دهنده روابط و هنجارهای حقوقی از جمله مفاهیم، اصول، قواعد، هنجارهای ماهوی و ساختاری در نظر گرفته می‌شود. کلیه اجزای مزبور در واقع بخش‌های مختلف تشکیل‌دهنده یک کل محسوب می‌شوند. نکته اصلی این‌جاست که اجزای مزبور چگونه در گام اول به یکدیگر و در گام دوم به «کل» مورد نظر مرتبط می‌شوند. به بیان ساده‌تر این اجزا صرفاً به واسطه هم‌جواری احتمالی با یکدیگر ارتباط پیدا کرده‌اند و یا این‌که به واسطه داشتن یک رابطه سیستمی ذاتی، اجزای سازنده یک کل ذاتاً منسجم هستند (Pineschi, 2015; Siltala, 2011).

در رویکرد فرمالیسم حقوقی، عوامل مختلفی که یک رابطه یا هنجار حقوقی را توجیه می‌کنند، مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرند. ارتباط میان این عوامل توجیه‌کننده، یکی از مسائل اساسی در فرمالیسم حقوقی می‌باشد. مسئله این‌جاست که نقش‌آفرینی عوامل توجیه‌کننده به صورت انفرادی و مستقل است یا به صورت نظام‌مند-سیستمی و در قالب یک مجموعه منسجم که دارای نظم منطقی می‌باشد. یکی از محورهای اصلی در تحلیل فرمالیسم حقوقی، تفکیک میان قالب و ماهیت روابط حقوقی است. در رویکرد فرمالیسم حقوقی هدف این است که عالم حقوق به صورت یک مجموعه توجیه‌کننده نشان داده شود. برای این منظور سه عنصر مهم باید مدنظر قرار گیرد: ماهیت، ساختار، مبنا (Redondo, 2013). در رویکرد فرمالیسم حقوقی، افق اصلی رسیدن به رویه‌ای هنجارمند است که ذاتاً قابل‌درک باشد. اما این قابل‌درک بودن از کجا ناشی می‌شود؟

۷-۵. جایگاه اخلاق در پرتو فرمالیسم و تکثرگرایی حقوقی



در عالم حقوق اساساً نمی‌توان برای تک تک روابط حقوقی به صورت مصداقی قاعده وضع کرد. زیرا اصولاً این روابط و گستره آن‌ها به طور دقیق قابل پیش‌بینی نیست. حقوق ابزار تنظیم‌کننده روابط است. حقوق برای این که تنظیم روابط را به نحو احسن انجام دهد باید با تکیه بر دو محور اصلی حرکت کند: امنیت، قابلیت پیش‌بینی. پرواضح است مادامی که طبقه‌بندی روابط و تعیین عنوان برای هریک وجود نداشته باشد، اصولاً امنیت روابط و قابل پیش‌بینی بودن سرنوشت آن‌ها، حاصل نمی‌شود. امنیت و قابلیت پیش‌بینی، در واقع در بطن مفهوم حکومت قانون که دارای پنج عنصر اساسی می‌باشد تعریف می‌شوند؛ عناصر مفهوم حکومت قانون عبارتند از: دسترسی به عدالت و رسیدگی قضایی، جزمیت حقوقی، تناسب، برابری و عدم تبعیض، شفافیت (Leal, A, 2014)؛ در رویکرد فرمالیسم حقوقی، تحلیل، ابتداءً از یک فرضیه آغاز می‌شود؛ و آن فرضیه توجیه‌کننده بودن رابطه یا هنجار حقوقی است. سپس در گامی به عقب، به دنبال یافتن پیش‌شرط‌های مفهوم یا رابطه مورد نظر است. سپس در گام دوم به دنبال یافتن پیش‌شرط‌های لایه دوم و سوم و... می‌باشد.

فرمالیسم به مفاهیم، اصول، قواعد و نهادهایی که حقوق به واسطه آن‌ها انسجام پیدا می‌کند، اهمیت می‌دهد. فرمالیسم با مفاهیم حقوقی مانند نشانه‌های یک شفافیت ذاتی رفتار می‌کند و تلاش می‌کند آن‌ها را همان‌گونه که حقوقدانان (مقصود همان افرادی که درباره آن مفاهیم می‌اندیشند و از آن‌ها سخن می‌گویند) درک می‌کنند، بفهمد؛ بر این اساس، از دیدگاه فرمالیسم، حقوق از زاویه نگاه درونی قابل فهم است و نیازی به ترجمه شدن به زبان علمی رشته دیگری ندارد. فرمالیسم حقوقی بر انسجام تأکید دارد؛ باید توجه داشت که انسجام یک مفهوم درونی است. مقصود از انسجام این است که ما با یک مجموعه ساختاری مواجه هستیم، که اجزاء سازنده مجموعه به صورت یکپارچه عمل می‌کنند. در چنین ساختاری، کل مجموعه مهم‌تر از اجزاء تشکیل‌دهنده آن است. معیار تشخیص انسجام، حمایت و وابستگی متقابل اجزاء یک مجموعه است. باتوجه به آنچه گفته شد، رویکرد فرمالیستی به حقوق در واقع یک رویکرد درونی و ارزیابانه (و نه توصیفی) است. در فرمالیسم حقوقی هدف، تعیین معیارهای ارزیابی است که نسبت به پدیده هدف، درونی هستند (Brooks, 2005).

فرمالیسم حقوقی درک سنتی از حقوق به مثابه «یک استدلال اخلاقی ذاتی» را مورد اصلاح قرار می‌دهد. مبانی اولیه این مفهوم از حقوق با طرح ساختارهای توجیه‌پذیری برای روابط حقوقی به تفکرات منتسب به ارسطو باز می‌گردد؛ این نگاه در رساله‌ای در باب حق از آکویناس بسط می‌یابد؛ و از طریق ادعاهای هنجاری بودن که در آثار فیلسوفان بزرگ حقوق طبیعی مانند کانت و هگل یافت می‌شود به حیات خود ادامه می‌دهد. با دقت در اصول متمایزی که انسجام روابط حقوقی را نشان می‌دهد، فرمالیسم، استقلال حقوق را، هم به عنوان رشته‌ای تحصیلی و هم به عنوان مجموعه‌ای توجیه‌کننده، به صراحت بیان می‌کند؛ بنابراین، فرمالیسم ادعا می‌کند نظریه‌ای است که در خود حقوق وجود دارد؛ به این دلیل که حقوق را از درون گسترش می‌دهد (Shecaira, 2013; Uleman, 2010). اخلاق به عنوان یکی از مبانی مهم حقوق محسوب می‌گردد. الگوهای اخلاقی در بطن جامعه تحت تأثیر متغیرهای مختلفی شکل می‌گیرند. یکی از متغیرهای مهم که به صورت مستقیم بر الگوهای اخلاقی تأثیر می‌گذارد، دین و مذهب افراد جامعه می‌باشد. باید دقت داشت که در کنار دین و مذهب، متغیرهای دیگری مانند تکنولوژی نیز وجود دارد که بر الگوهای اخلاقی تأثیرگذار است. نکته جالب توجهی که در این میان باید بدان توجه داشت این است که متغیرهای مذهب و تکنولوژی نیز به صورت متقابل بر یکدیگر اثرگذاری دارند. در نتیجه لازم است که در محاسبه اثر متغیرها، هم تأثیر انفرادی آن‌ها بر متغیر پایه یعنی فرمالیسم و هم تأثیر متغیرهای مزبور بر یکدیگر (تأثیر متقابل تکنولوژی، اخلاق و مذهب) را جداگانه مدنظر قرار داد.

اخلاق و مذهب متغیرهای اصلی فرمالیسم

اما عناصر اصلی نگاه فرمالیسم حقوقی در نظام حقوقی ایران چیست؟ پیش‌تر اشاره شد که هنجارهای حقوقی برای تنظیم روابط میان تابعان حقوق طراحی شده‌اند. از طرفی «نیاز» مبنای ایجاد روابط میان تابعان حقوق می‌باشد. معیارهایی که نیازهای تابعان حقوق را تعریف می‌کند و در ساختار نظام حقوقی جایگاه آن‌ها را مشخص می‌کند، متنوع هستند؛ از جمله عوامل اقتصادی، اخلاق و مذهب، آرمان‌های سیاسی و اجتماعی. این معیارها در عالم حقوق به عنوان نیروهای سازنده حقوق محسوب می‌شوند. در نظام‌های حقوقی مختلف بسته به ویژگی‌ها و اوصاف خاص هر نظام، جایگاه نیروهای سازنده حقوق متفاوت است. در نظام حقوقی ایران اخلاق و مذهب نیروهایی هستند که همیشه کارساز و پرتوان و در اغلب موارد بر همه‌ی عوامل دیگر غلبه دارند. در میان هنجارهای حقوقی موجود نیز بسیار است آن‌ها که به اصول اخلاقی و مذهبی بیش از عوامل اقتصادی ارتباط دارد (Katooziyan, 2019). قسمت‌های مختلف قوانین مانند قانون مدنی، مبنای و تکیه‌گاه خاص خود را دارد اما باید دقت داشت که اصول، قواعد و احکام فقهی در کنار سایر مبنای، تقریباً به صورت مشترک بر تمام ابواب قانون مدنی سایه انداخته‌است. اصول، قواعد و احکام مزبور نقش اصلی را در فضای قواعد عمومی قراردادها ایفا می‌کند. نباید از نظر دور داشت که اصول و قواعد فقهی اساساً بر مبنای اصول و قواعد منطقی طراحی شده‌اند. و از طرفی اصول و قواعد منطقی جدای از اصول و قواعد فقهی در طراحی و محاسبات نظام حقوقی ایران، مدنظر قانونگذار قرار گرفته‌اند.

منطق حاکم بر حقوق

در رویکرد سنتی، روابط تابعان حقوق در دو حالت قانونی و غیرقانونی قرار دارد؛ به بیان ساده‌تر در پرتو این رویکرد، منطق ریاضی یا یک نگاه صفر و یکی بر عالم حقوق حاکم است. در نتیجه هنجارهای حاکم بر روابط تابعان یا ریشه در عالم حقوق و یا ریشه در عالم خارج حقوق (در اغلب موارد عالم اخلاق) دارند. با گذشت زمان و حاکم شدن فضای پست مدرنیسم بر روابط تابعان، رویکرد سنتی با چالش‌های اساسی مواجه شد؛ زیرا در فضای مزبور نه منطق ریاضی بلکه منطق فازی حاکم می‌باشد. این امر نیز نتیجه افزایش متغیرهای تأثیرگذار بر روابط تابعان بود. این باعث شد که در میان حقوقدانان این مسئله مطرح شود که: رفتارهای تابعان حقوق ممکن است تحت تأثیر فضای پست مدرنیسم و منطق فازی، به جای این‌که در حالت‌های سنتی قانونی و غیرقانونی بودن قرار گیرد، در طیفی از حالت‌های متنوع (اعم از قانونی بودن، کمتر قانونی بودن، غیرقانونی بودن، کمتر غیرقانونی بودن) قرار گیرد (Beyranvand, 2020). واژه فازی به معنای مبهم، غیرواضح و غیردقیق است. این رویکرد در دهه ۶۰ میلادی توسط پروفسور لطفی‌زاده متولد شد و به طور خلاصه در مقابل منطق ارزش‌های صفر و یکی طراحی شده است. به بیان ساده‌تر در پرتو این منطق با توجه به تعدد متغیرها، خروجی ممکن است طیفی از مقادیر کاملاً صحیح، صحیح، غلط، کاملاً غلط، تاحدودی صحیح، تاحدودی غلط، باشد (Perez, 2017; Reid, 2014). باتوجه به این دیدگاه، نگاه به عالم حقوق در قالب‌های دوگانه سنتی مانند قانونی و غیرقانونی، الزامی و غیرالزامی بی‌فایده است. در واقع باید حقوق را در شرایط و درجات مختلف و متنوعی از قانونی بودن یا الزام‌آوری دید. به بیان ساده‌تر هنجارها می‌توانند بیشتر یا کمتر الزام‌آور باشند (و نه حتماً الزام‌آور مطلق یا غیرالزام‌آور)؛ و اعمال می‌توانند بیشتر یا کمتر قانونی (و نه حتماً قانونی مطلق یا غیرقانونی) باشند (Klabbers, 1998).

اختصاصی شدن علم حقوق

در ارتباط با فرمالیسم حقوقی نظرات مختلفی از سوی فلاسفه حقوق و علوم سیاسی ارائه شده است، که هرکدام از جنبه‌های مختلف به این مفهوم پرداخته‌اند. البته می‌توان از میان دیدگاه‌های مختلف در ارتباط با فرمالیسم حقوقی نقاط مشترکی به دست آورد. مبنای اصلی فرمالیسم، توجیه‌پذیری حقوق است. به بیان ساده‌تر عالم حقوق، صرفاً مجموعه‌ای از هنجارهای بی‌نظم و بی‌منطق نمی‌باشد، بلکه در بطن هنجارهای

مزبور و نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر و نیز آثار آن‌ها، نظم منطقی مشهود است. در پرتو این نظم منطقی است که هنجارهای عالم حقوق قابل درک و وجود آن‌ها توجیه‌پذیر خواهد شد (Robertson, 2014).

در واقع به هر میزان که روابط میان تابعان حقوق در سطح ساده‌تری قرار گیرند و متغیرهای کمتری در آن‌ها وجود داشته باشد، هنجارهای حقوقی تنظیم‌کننده آن‌ها نیز به مراتب ساده و کلی خواهد بود. در مقابل، هرچه روابط تابعان حقوق در سطح پیچیده‌تری قرار گیرند و متغیرهای بیشتری در آن وجود داشته باشد، هنجارهای حقوقی تنظیم‌کننده آن‌ها نیز به مراتب پیچیده‌تر و جزئی‌تر می‌شود. به بیان ساده‌تر عالم حقوق با گذشت زمان و حاکم شدن فضای پست‌مدرنیسم و منطق فازی به سمت انکسار و اختصاصی شدن حرکت می‌کند (Santos, 2020). در نتیجه، از یک سو با توجه به ورود متغیرهای جدید و مختلف به فضای روابط میان تابعان حقوق، روابط مزبور در واقع اختصاصی شده و در پاسخ به این روابط اختصاصی نیز در عالم حقوق، هنجارها و مقررات اختصاصی، طراحی و تولید شده است. از سوی دیگر، مناسبات میان هنجارهای کلی عالم حقوق (که در قامت اصول و قواعد کلی برای اعمال در حوزه‌های مختلف حقوقی طراحی شده‌اند) با هنجارها و مقررات اختصاصی، با چالش‌های مختلفی از قبیل تعارض، تراحم و به طور کلی عدم هماهنگی، مواجه شده است (Beyranvand et al., 2019).

نتیجه‌گیری

نگاه به عالم حقوق از زاویه پست‌مدرنیسم و پیچیده شدن روابط تابعان حقوق باعث شده است که در عالم حقوق، شکست و انکسار ایجاد شود؛ بدین معنا که طبقه‌بندی‌های سنتی، نمی‌تواند روابط پیچیده فعلی تابعان حقوق را پوشش دهد. در نتیجه در حال حاضر شاهد این هستیم که حقوق اختصاصی، یعنی حقوقی که طیف کوچک‌تر، اما تخصصی‌تری از مصادیق روابط میان تابعان حقوق را به نسبت حقوق سنتی، پوشش می‌دهد، در فضای تحلیل‌ها و استدلال‌های حقوقی نوین پا به عرصه وجود نهاده است. پیچیدگی‌های حاکم بر روابط میان تابعان باعث ایجاد تکثر و تنوع در هنجارهای حقوقی می‌گردد. هرچه میزان تنوع هنجارها افزایش پیدا کند، شفافیت هنجارها از منظر تابعان حقوق کاهش می‌یابد و در نظر آنان، نظام حقوقی به صورت سلیقه‌ای برخورد می‌کند؛ زیرا اصول و هنجارهای عام به صورت کلی بر همه روابط از هر نوعی حکومت نمی‌کند. در این جاست که اهمیت فرمالیسم و توجیه‌پذیری حقوقی افزایش پیدا می‌کند. در ساختار نظام حقوقی ایران، فقه امامیه از دو منظر دارای اهمیت بسیار زیادی می‌باشد: اول این‌که، فقه امامیه مبنای نظام حقوقی محسوب می‌گردد و هنجارهای حقوقی باید منطبق با آن باشند. دوم این‌که، فقه امامیه و به طور خاص دستورات مذهبی، در شکل‌دهی به الگوهای اخلاقی در جامعه نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند. این دستورات مذهبی به عنوان یک عامل مهم در ایجاد پابندی به هنجارهای حقوقی با تکیه کمتر بر مفهوم ضمانت اجرا محسوب می‌شوند. در واقع با گسترش جنبه‌های مذهبی و درگیر نمودن نیروی وجدان و اخلاق درونی برای پابندی به هنجارهای حقوقی، ضرورت تمرکز بر ضمانت اجرای مادی و بازدارنده کاهش می‌یابد. نکته مهم در این جا این است که، عامل برای گسترش توجه عمومی به دستورات مذهبی-اخلاقی، توجیه‌پذیری آن‌ها در افکار تابعان حقوق و به طور خاص مردم می‌باشد. توجه افکار عمومی بر این متغیر کمک بسیار زیادی به پابندی به هنجارهای حقوقی می‌کند. این توجه از دو منظر حائز اهمیت است: اول این‌که، مردم در انجام بایدها و نبایدهای قانونی، با ضمانت اجرای درونی و پابندی وجدانی خود مواجه می‌شوند که برای عملیاتی شدن آن نیاز به زیرساخت‌های مادی و فیزیکی نمی‌باشد و به مراتب کم هزینه خواهد بود؛ دوم این‌که مردم و افکار عمومی در مواجهه با نقض و عدم اجرای قانون از سوی افراد و تابعان عضو جامعه، واکنش نشان داده و هرکدام در قامت یک ناظر و بازرس عمل می‌کنند. باید دقت داشت، وقتی سخن از نیروی وجدان و الزام‌آوری و پابندی درونی به قانون به میان می‌آید، ارتباط افراد با معبود و موضوعات راجع به باب عبادات، نقش مهمی را ایفا می‌کنند. در این فضا، نظارت دائم

معبود بر بندگان و در محضر معبود بودن، نقش بسیار مهمی در الزام درونی افراد ایفا می‌کند. به تعبیری، به هر میزان پابندی افراد به موضوعات اخلاقی-مذهبی بیشتر باشد، کارکرد نظارتی و پابندی به قوانین حاکم بر جامعه نیز بیشتر خواهد بود. در این جاست که اهمیت فرمالیسم و توجیه‌پذیری در حوزه احکام دینی نمایان می‌شود. در واقع نه تنها فرمالیسم در فضای ابواب غیرعبادی، بلکه در ابواب عبادی نیز دارای اهمیت بسیار زیادی می‌باشد. با گذشت زمان، در ارتباط با توجیه‌پذیری و حکمت انگاری احکام باب عبادات، تلاش‌های کمتری از سوی فقها و نویسندگان فقهی صورت گرفته است؛ برای مثال در گذشته کتابی مانند علل شرایع اثر شیخ صدوق در راستای حکمت انگاری احکام عبادات و اعتقادی اسلام به رشته تحریر درآمده است، اما در آثار جدید به سختی می‌توان اثری مانند اثر مزبور یافت. البته باید خاطر نشان ساخت که در آثار جدید، حکمت انگاری احکام ابواب غیرعبادی (و به طور خاص در فضای فقه استدلالی)، به قدر مطلوب مورد توجه نویسندگان و فقها قرار گرفته است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The relationship between jurisprudential rulings and their underlying rationale has long remained a contentious subject in Islamic legal theory, particularly when measured against the frameworks of formalism and legal justifiability. This study offers a comprehensive exploration of the wisdom-oriented approach in Islamic jurisprudence, focusing on its resonance with formalistic legal methodologies that prioritize the internal coherence and logical structure of legal systems. It begins by recognizing that norms in legal, political, and religious contexts are not merely coercive instruments but also vehicles of meaning that demand intellectual engagement and moral acceptance from society's members. As (Ehrenberg, 2016) and (Gardner, 2012) contend, the effectiveness of legal norms is deeply intertwined with how well they reflect human needs, interests, and power structures, necessitating a regulative framework rooted in both ethics and rationality. This article adopts a position that appreciates the dual necessity of enforceability and intelligibility, arguing that understanding the "wisdom" (ḥikmah) behind legal norms enhances public commitment to them. Drawing from the works of (Aspremont, 2017) and (Reid, 2014), it further elaborates that legal formalism, when grounded in logical coherence, facilitates the interpretive and justificatory clarity required in norm establishment and application. The foundation of legal normativity is, thus, not brute coercion but rational justification, making the wisdom-centered framework a vital component in bridging legal formality with ethical and social acceptability. In this context, the article differentiates between devotional (ta'abbudī) and non-devotional rulings, emphasizing the challenges in attributing rational justification to the former. Devotional rulings—such as prayer, fasting, and zakāt—are seen as divine imperatives that resist intellectual deduction or analogy due to their inherent nature as expressions of servitude. Conversely, non-devotional rulings often reflect human reasoning and experience, particularly in matters like contracts, political

governance, and familial relationships. This dichotomy highlights a key epistemological distinction in Islamic jurisprudence: while non-devotional norms invite reasoned inquiry and legal extrapolation, devotional ones often rely on scriptural fidelity and metaphysical commitment. As (Ziaifar, 2020) notes, the interpretive strategies for each category differ markedly in terms of their reliance on 'urf (social custom), rational heuristics, and precedent. The study argues that although the rational foundation of non-devotional rulings aligns seamlessly with legal formalism and justifiability, devotional rulings too require a reinterpretation that incorporates psychological, emotional, and spiritual dimensions to enhance societal adherence—especially in modern, pluralistic legal environments.

The article further unpacks the philosophical and legal distinction between hikmah (wisdom) and 'illah (causality) in the derivation of rulings. Whereas 'illah implies a definitive causal relationship—where the existence of a cause necessarily entails the presence of a ruling—hikmah refers to the purpose or benefit behind a rule without demanding such deterministic linkage. This distinction has far-reaching consequences for legal hermeneutics and legislative reasoning. Drawing on (Turahi, 2009) and (Al-Najafi Al-Jawaheri, 2020), the authors demonstrate that while Sunni jurisprudence, due to its embrace of analogical reasoning (qiyās), permits broader application of inferred 'illah, the Shi'i tradition maintains a cautious stance, elevating explicitly stated 'illah while often sidelining unstated wisdoms. Yet, some modern scholars like (Mubalighi, 2016) and (Makarem Shirazi, 2019) have challenged this demarcation, advocating for a more expansive view of hikmah that encompasses both the explanatory and justificatory functions of legal rulings. They argue that even if hikmah lacks the normative force of 'illah, its value in elucidating the objectives of Sharia and fostering public understanding cannot be underestimated. This has profound implications for resolving apparent conflicts between rulings—such as the tension between performing prayer while ill and avoiding harm—as well as for deriving secondary rulings in complex modern situations.

Formalism, as elaborated in this study, functions not merely as a legal methodology but as a broader epistemic stance that underscores the coherence, transparency, and internal logic of a legal system. Building on (Loizidou, 2007), (Redondo, 2013), and (Sharpe, 2020), the authors show that legal formalism entails a commitment to rule-based reasoning that perceives law as an interconnected system of norms rather than an arbitrary assemblage of edicts. Justifiability, within this context, becomes the linchpin that enables societal compliance by appealing to both rational and ethical sensibilities. Importantly, this approach does not reduce law to moralism; instead, it recognizes law's unique internal rationality and structure, as emphasized by (Siltala, 2011) and (Pineschi, 2015). The formalist paradigm is particularly useful in Islamic legal theory when applied to non-devotional rulings, which can benefit from logical reconstruction and systematic interpretation. However, in devotional contexts, the authors propose a complementary formalism that integrates metaphysical and spiritual rationales, thereby enriching the justificatory framework while preserving the sanctity of divine legislation.

From a socio-legal perspective, the article connects formalism to evolving ethical and religious values, showing how jurisprudential reasoning must adapt to the increasing complexity of modern social dynamics. As (Eisenberg, 2018) and (Keith & Robert, 2005) argue, the ability of a legal system to respond to new variables—such as technological change, pluralism, and globalization—depends on its internal coherence and interpretive flexibility. The authors invoke the concept of "fuzzy logic" from (Beyranvand, 2020) and (Perez, 2017), suggesting that modern legal systems must move beyond binary legal categorizations (lawful/unlawful) to accommodate degrees of normativity and context-specific applications. This theoretical shift necessitates a rethinking of both the sources and functions

of jurisprudential rulings. In particular, they advocate for a model that allows for the development of specialized legal norms—what they term “legal specificity”—to address the growing complexity and multiplicity of legal relations. This trend, they argue, is already observable in Iranian law, which, influenced by Imami jurisprudence, balances the ethical-religious substrate with formalistic structure to produce coherent yet adaptable legal doctrines (Beyranvand et al., 2019).

Finally, the study calls for a reexamination of how jurisprudential wisdom (ḥikmah) is treated in contemporary legal scholarship. Noting the paucity of modern texts that emulate classical works like Shaykh al-Ṣadūq's *ʿIlal al-Sharāʿi*, the authors stress the need for renewed scholarly engagement with the wisdom dimension of devotional rulings. They argue that the relative neglect of ḥikmah in devotional rulings contributes to a disconnection between the law and the lived experiences of believers. Bridging this gap requires a reinvigorated jurisprudential methodology that harmonizes the normative rigor of legal formalism with the ethical, spiritual, and psychological needs of the community. In conclusion, the article underscores that the long-term viability of a religious legal system—particularly in a modern nation-state—depends on its ability to offer not only enforceable but also intelligible and meaningful legal prescriptions. Thus, the wisdom-oriented interpretation of jurisprudential rulings, when framed within the formalist and justifiability paradigms, presents a robust framework for enhancing both legal coherence and public adherence.

Ultimately, this study advances the view that legal systems rooted in Islamic jurisprudence, such as that of Iran, must continue to refine the intellectual foundations of their normative structures to better align with both traditional commitments and contemporary exigencies. The dual emphasis on formalism and wisdom-oriented interpretation not only ensures logical integrity and doctrinal coherence but also strengthens the moral and spiritual engagement of the public with legal norms. By reaffirming the importance of ḥikmah in both devotional and non-devotional rulings, and aligning it with the principles of legal formalism, this approach offers a promising pathway toward a more just, transparent, and cohesive legal order.

References

- Al-Mousavi Al-Bajnordi, S. H. (2007). *Al-Qasas al-Fiqhiyah*. Al-Hadi Publishing House.
- Al-Najafi Al-Jawaheri, A.-S. M. H. (2020). *Jawahar al Kalam in the Explanation of Islamic Laws*. Al-Nashar al-Islami Foundation of Jama'ah al-Madrasin.
- Aspremont, J. (2017). International legal constitutionalism, legal forms and the need for villains. In *Handbook on Global Constitutionalism*. Edward Elgar. <https://doi.org/10.4337/9781783477357.00020>
- Beyranvand, F. (2020). *The procedure of national courts in confronting with international soft law with emphasis on international humanitarian law*. Farhan Shensi.
- Beyranvand, F., Sharifi Taraz Koohi, H., & Salami, S. P. Y. (2019). Configuration and Applying of International Soft Law in the Light of Procedure of the International Court of Justice with an Emphasis on Humanitarian Law. *Iran J Med Law*.
- Brooks, R. L. (2005). *Structures of Judicial Decision Making from Legal Formalism to Critical Theory*. Carolina Academic Press.
- Ehrenberg, K. M. P. Y. (2016). *The Functions of Law*. Oxford University Press.
- Eisenberg, M. A. (2018). *Foundational Principles of Contract Law*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780199731404.001.0001> 10.1093/oso/9780199731404.003.0052
- Gardner, J. (2012). *Law as a Leap of Faith: Essays on Law in General*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199695553.001.0001>
- Irvani, B. (1999). *The third volume of the second*. Al-Mahbein Lal-Taftawan-e-Nashr.
- Katooziyan, N. (2019). *Introduction to Law*. Ganje Danesh.
- Keith, J. H., & Robert, G. M. (2005). *The Cambridge Handbook of Thinking and Reasoning*. Cambridge University Press.
- Khomeini, R. (2002). *Speeches on the Philosophy of Imam Khomeini*. Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.

- Klabbers, J. (1998). *The Concept of Treaty in International Law*. Kluwer Law International.
- Leal, A. R. (2014). Essential Elements of the Rule of Law Concept in the EUJO - Queen Mary University of London, School of Law Legal Studies Research Paper. (180).
- Loizidou, E. (2007). *Judith Butler: Ethics, Law, Politics*. Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780203945186>
- Makarem Shirazi, N. (2019). *Series of Al-Qasas al-Fiqhiyyah*. Madrasah of Imam Amir al-Momineen.
- Mubalighi, A. (2016). *Explaining the importance of the difference between reason and wisdom*. course on jurisprudence and principles of the Imam Muhammad Baqir (peace be upon him) jurisprudential school.
- Perez, O. (2017). Fuzzy law: a theory of quasi-legality. In *Law and the New Logics*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781316227329.013>
- Pineschi, L. (2015). *General Principles of Law - The Role of the Judiciary*. Springer. <https://doi.org/10.1007/978-3-319-19180-5>
- Rashad, M. (1987). *Principles of Jurisprudence*. Iqbal.
- Redondo, M. C. (2013). *Reasons for Action and the Law*. Springer.
- Reid, A. (2014). Celerity in the Courts: The Application of Fuzzy Logic to Model Case Complexity of Criminal Justice Systems. In *Theories and Simulations of Complex Social Systems*. Springer. https://doi.org/10.1007/978-3-642-39149-1_7
- Robertson, M. (2014). *Stanley Fish on Philosophy, Politics and Law: How Fish Works*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9781139871358>
- Santos, B. d. S. (2020). *Toward a New Legal Common Sense: Law, Globalization, and Emancipation*. Cambridge University Press.
- Sharpe, R. (2020). How Judges Decide. In *Principles, Procedure, and Justice: Essays in Honour of Adrian Zuckerman*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780198850410.003.0005>
- Shecaira, F. P. (2013). *Legal Scholarship as a Source of Law*. Springer. <https://doi.org/10.1007/978-3-319-00428-0>
- Siltala, R. (2011). *Law, Truth, and Reason: A Treatise on Legal Argumentation*. Springer. <https://doi.org/10.1007/978-94-007-1872-2>
- Turahi, F. a.-D. b. M. (2009). *Majma' al-Bahrain*. Dar and Maktaba al-Hilal.
- Uleman, J. K. (2010). *An Introduction to Kant's Moral Philosophy*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511801082>
- Ziaefar, S. (2020). Differences in criteria in religious and non-religious rulings. *Qasr-e-Nameh*(2).